انترناسیونال 761

این مطلب در مجله پرتیراژ آلمانی Emma بچاپ رسیده است.

**زنان شجاع ایرانی**

مجله Emma بسیار تحت تاثیر شجاعت زنان ایرانی قرار گرفته است، زنانی که جرات میکنند علیه حجاب اجباری اعتراض کنند. چرا که اصلا ساده نیست علیه حجاب اجباری صدایت را بلند کنی، ارتباطات کهنه آلیس شوارتزر که در سال ١٩٧٩ چند هفته بعد از قدرت گرفتن خمینی در ایران بود، دیگر در ایران نیستند. آن زنان یا در زندان هستند یا کشته شده اند یا به خارج پناهنده شده اند، آلیس در گزارشات افشاگرانه و آگاهگرانه خود که در نشریه " اما" بارها منتشر شده، پیشگویی کرد که در مقابل این ظلم در آینده چه خواهد شد. ما با ارتباطاتی که با زنان در تبعید داشتیم ارتباط با زنان داخل ایران را پی گرفتیم. از کلن تا نیویورک این زنان به ما کمک کردند که سوالات خودمان را از زنان بپرسیم، و کمک کردند این پاسخها را از فارسی ترجمه کنیم. تشکر فراوان از مینا احدی! مینا زنی است که همسرش در ایران در سال ١٩٨٠ اعدام شده و او در سال ١٩٨١ ایران را ترک کرده و از ١٩٩٦ در کلن است، جایی که او فعالیت های سیاسی اش را پی میگیرد. همچنین تشکر فراوان از مژده نورزاد او در سال ١٩٨٤ از ایران فرار کرده است. ما چنان تحت تاثیر زندگی و فعالیتهای این زنان قرار گرفتیم که تصمیم داریم شماره آینده نشریه را به داستان زندگی این زنان ایرانی فعال در تبعید اختصاص دهیم.



<https://www.emma.de/sites/default/files/emma_emag_2018_03_digitalbeleg_583pd.pdf>

آنها زندگیشان را به خطر می اندازند برای آزادی و احترام به حقوق انسان. بعد از چهل سال که خمینی به قدرت رسید ، حکومتی که بعد از رفتن شاه ایران را به یک "کشور الهی" تغییر داد، زنان علنی به خیابان آمده وعلیه حجاب اجباری اعتراض میکنند. حجاب که سمبل جنبش اسلامی است، امروز مورد اعتراض زنان است. زنان حجاب را از سر بر داشته صورت خود را نشان داده و موهای خود را به دست باد می سپارند. زنان ایران این پارچه مورد نفرت را به پرچم تبدیل کرده اند. پرچمی که معنای تحقیر و ستم را ندارد، بلکه پرچم آزادگی و رهایی و مبارزه علیه حجاب است.

ویدا موحد اولین نفر بود که در ٢٧ دسامبر ٢٠١٧ به این تابو شکنی دست زد و اتفاقی هم نبود که در خیابان انقلاب در تهران این کار را کرد. اسم این دختران را امروز دختران خیابان انقلاب میگویند. تا اواسط آپریل حداقل ٣٦ زن به همین دلیل دستگیر شده اند. ٤٥ نماینده پارلمان اروپا خواهان آزادی دستگیر شدگان شدند.

آنها نه تنها جرات میکنند حجاب ها را پرتاب کنند بلکه جرات میکنند در عین حال صدای خود را بلند کنند و صورتشان را نشان دهند "نشریه اما " با کمک زنانی که در اروپا زندگی میکنند و از جمله مینا احدی و مژده نورزاد با این زنان ارتباط گرفته و آنچه این زنان گفته اند بسیار جالب و موثر است.

**شاپرک ، ٤٣ ساله از تهران**



من با پسرم باهم زندگی میکنیم، آرزویم اینست که ما زنان بالاخره حقوقمان را دریافت کنیم و همینطور میخواهم همه مردم به حق خود برسند. من آرزو میکنم که حجاب دیگر اجبار نباشد. من آرزو میکنم که دستگیری و خشونت علیه زنان بالاخره نقطه پایانی گذاشته شود. شاپرک از جمله اولین زنانی بود که ویدئوی او در ماه ژانویه اونلاین شد. او به همه زنان در ایران فراخوان داد حجابها را در همبستگی با ویدا موحد به یک چوب بنندند. او را دستگیر کردند. به اعتصاب غذا دست زد و در ٢٨ فوریه از زندان آزاد شد.

.

**ویدا موحد**

او اولین نفر بود که روی یک بلندی رفت و حجابش را بعنوان یک پرچم به اهتزاز در آورد. ویدا ٣١ ساله در خیابان انقلاب او یک ماه در زندان بود و سپس آزاد شد.

**مریم شریعتمداری** ٣٢ ساله یکی دیگر از زنانی بود که این حرکت را ادامه داد یک پلیس او را هل داد. مریم به یک سال زندان محکوم شد.



**نرگس حسینی** ٣٢ ساله دومین زنی بود که در خیابان انقلاب اعتراض کرد او به دو سال زندان محکوم شد.



**یاسی** از تهران



من دانشجو هستم هر روز به دانشگاه میروم. وقتی احساس میکنم که خطری متوجه من نیست حجابم را برمیدارم و یا روی شانه هایم می اندازم. همچنین در دانشگاه و یا مراکز عمومی دیگر. من میخواهم بعنوان یک زن حق داشته باشم خودم در مورد زندگیم تصمیم بگیرم. من میخواهم رشد کنم و در کار و زندگی ام پیشرفت کنم. درست مانند یک گل!

**نادیا** ٣٦ ساله از تهران

من در یک شرکت خصوصی کار میکنم. بعد از کارم، یا در خانه مشغول کارهای خانه هستم و یا با دوستانم در شهر همدیگر را می بینیم. من قبل از اعتراضات سال ١٣٨٨ اعتراض علیه حجاب سازمان میدادم. و بیشتر البته در سطح دوستان و آشنایان. من در تظاهراتهای متعدد شرکت کردم. هر بار که در خیابان شاهد بودم گشت ارشاد و غیره به زنانی که حجابشان را رعایت نکرده اند، بند کرده و آنها را اذیت میکنند، فورا دخالت کرده و از زنان دفاع میکردم. یکبار در مترو پیش یک زن نشسته بودم که بدون حجاب بود. یک زن چادری از او پرسید، چرا حجابت را رعایت نمیکنی من در آنجا بلند شدم و گفتم به شما چه؟ و بلند گفتم او حق دارد بدون حجاب بیرون برود، و اصلا تو چرا در این امر دخالت میکنی. بسیاری در مترو با صدای بلند از من دفاع کردند و زن محجبه مجبور شد قطار را ترک کند. من میخواهم که در همه دنیا انسانها مثل انسان زندگی کنند و حق تصمیم گیری در مورد زندگیشان را داشته باشند.

**مریم** ٢٧ ساله تهران

من بعنوان یک دختر کوچک باید حجاب را رعایت میکردم، و اجازه نداشتم در بسیاری از تمرینات ورزشی شرکت کنم. من بعدها مهندسی خواندم. بعد از دانشگاه بعنوان یک زن بسیار مشکل داشتم شغل مناسبی پیدا کنم. از طریق مطبوعات از حرکت دختران خیابان انقلاب علیه حجاب اجباری مطلع شدم. من آرزو میکنم، ما زنان یک روز همانند مردان همانقدر حق داشته باشیم. من خواهان یک زندگی آزاد و شاد هستم.

**لیلا** ٣٢ ساله از کرج



من با دختران خیابان انقلاب همبستگی اعلام میکنم. من خودم حجابم را به چوب بستم. من یک گروه همیاری و کمک بخود سازمان داده ام. هر روز از ساعت هشت و نیم صبح تا پنج عصر من سعی میکنم به مردمی کمک کنم که احتیاج به کمک دارند. ما دیده ایم که متحدانه بسیار قویتر هستیم. من همواره در زندگی روزمره خودم هم معترض بودم و به ظلم و نابرابری اعتراض میکردم. من هیچگاه اگر حجابم پایین می افتاد، نمیترسیدم. هر روز یک فکر در مغزم هست. من میخواهم آزاد باشم.

**لیلا** ٣٥ ساله از تهران



زندگی من سخت است من مشکلات زیادی در زندگیم دارم. بعنوان یک زن طلاق گرفته و یک مادر. من از دولت و حکومت هیچ کمکی نمیگیرم. مردان زیادی فکر میکنند چون من طلاق گرفته ام و تنها هستم میتوانند راحت هر کاری که میتوانند با من بکنند. در ایران زنان زیادی مثل من هستند بسیاری در این شرایط سخت ناامید و افسردگی دارند و چیزی که کشور ما را به نابودی کشانده اختلاس و بچاپ بچاپ هست. من بر بالای یک صندوق برق رفته در مقابل یکی از نهادهای وزارت اطلاعات یک کاغذ در دست داشتم که بر روی آن نوشته بودم به خشونت بر علیه زنان پایان دهید. عکس العمل مردم به این حرکت اعتراضی بسیار مثبت بود. در مقابل من تعدادی ایستاده و برایم کف زدند. تعدادی گفتند ممنون از تو که چنین کاری میکنی. سپس پاسداران با سه ماشین آمدند. آنها مرا هل دادند و پای راستم شکست. تعدادی از مردان جوان شروع به اعتراض به نیروهای گشت کردند و سعی کردند مرا نجات دهند. مرا با خودشان بردند در یک بازداشتگاه و در آنجا تحقیرم میکردند. بازداشتگاهی بسیار کثیف و سرد و بدون امکانات. روز بعد دادگاهی شدم و با وثیقه آزادم کردند. من بی خدا هستم و اعتقادی به اسلام ندارم. من میخواهم که فرزندانم در یک کشور آزاد زندگی کنند.